

نامه‌های رسیده

اشاره: هم‌روزه پیام‌های فراوان از انبوهی از خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ با تلفن و فاکس و نامه و پست الکترونیک به ما می‌رسد. شرمنده‌ایم که به دلیل کثرت نامه‌های رسیده، اعلام وصول نامه‌ها و پاسخ‌گویی به آن‌ها مقدورمان نیست. اما به شما اطمینان می‌دهیم که همه‌ی این نامه‌ها را می‌خوانیم و به نوبت قسمت‌هایی از نامه‌های خوانندگان فرهنگمند خود را که حاوی پیامی خواندنی باشد در این بخش چاپ می‌کنیم.

حجت حیدری

بی‌هیچ مبالغه و بزرگ‌نمایی، باید بگویم که ایران ما تا قبل از انتشار مجله‌ی پُربار شما، عاری از چنین فعالیت فرهنگی ادبی برای حفظ و احیای اصالت آریایی ما بود و از آن مهم‌تر این‌که، صداقت در گفتار و بیان (به‌نظر بنده و خیلی از اطرافیانم) سرلوحه‌ی این کار بزرگ شما قرار دارد.

این‌جانب علی‌روح‌بخش مبصری، متولد شهر مشهد در تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۶۳ و دانشجوی سال آخر مهندسی برق می‌باشم. و برای شما بزرگواران و اساتید خودم، آرزوی موفقیت و سالی پُربارتر از پار را دارم و امیدوارم هیچ عامل خارجی بی‌شما را از رسیدن به اهداف والا و ارزشمندتان مایوس و نومید نگرداند.

به‌هر حال، ما ایرانیان، هنر را واسطه قرار دادیم تا به کمال برسیم، هرچند که درک همه‌ی اسرار و رموز هستی‌کاری‌ست نشدنی.

همان‌طور که آن شاعر گرانه‌مایه، سهراب سپهری گفت:

کار ما نیست شناسایی راز گُل سرخ

کار ما شاید این است

که میان گُل نیلوفر و قرن،

پی‌آواز حقیقت بدویم.

یا بگذارید به سخن نظامی گنجوی یکی از مشاهیر بزرگ شعر و ادب این مرز و بوم التجا برم:

آستره هرچنددمی تیز یافت

مُو سترد، مو نتواند شکافت

شعرکی دارم:

تمنّا

خدایا، مگردان، ز گیتی، چُنینم، که در گور، پس از مرگ، به بالین، بگوید، نگاهی، پُر از درد: «خدای، مبخشای، مبخشای».

علی روح‌بخش مبصری - مشهد

✉ با سلام و آرزوی سلامتی و موفقیت روزافزون در تمام ابعاد زندگی برای شاعر گران‌قدر و ارجمند و مسوول صفحه‌ی شعر ماهنامه‌ی وزین **حافظ**، جناب آقای «حسین آهی» و همه‌ی دست‌اندرکاران ماهنامه و عرض تبریک به مناسبت آغاز سال نو و نوروز همیشه پیروز و ابدی. میترا یاقوتی هستم. متولد یازدهم ماه سال یک‌هزار و سیصد و چهل و شش در شهر باستانی کرمانشاه. فرهنگی و کارشناس برنامه‌ریز آموزشی. فعالیت‌های ادبی را از سال‌های پایانی ابتدایی آغاز نمودم که نمونه‌هایی از داستان‌های این‌جانب در برخی کتاب‌ها از جمله **بچه‌های کرمانشان** و **پشت دیوار برف** و...

به‌چاپ رسیده است. کار شعر در قالب «آزاد» رادر دوران دانشجویی آغاز نمودم. از این‌جانب مجموع آثاری با عنوان‌های **آواز ماه**، شعر؛ **پرند در باد**، شعر؛ **پاییز گُل سرخ**، شعر؛ **سرو معبد آناهیتا**، شعر، **برف و سپیدار**، مجموعه داستان و دو کتاب برای کودکان، شامل افسانه‌های جمع‌آوری شده با عناوین **شاهزاده‌ی مادان** جلد ۱ و ۲ به‌چاپ رسیده است. اخیراً نیز در حال جمع‌آوری مجموع شعر جدیدی با عنوان **کوهستان مهر**، (البته در صورتی که بعدها این نام تغییر نکند) می‌باشم، قبلاً از زحمات و تلاش‌های شما و همکاران محترم دفتر ماهنامه کمال تشکر و قدردانی را دارم.

میترا یاقوتی - کرمانشاه

✉ وجود پُربارت جان افزایش، تعلق‌ست که دانستن و شعور را متجلی خواستن و خاستگاه مخاطبان را به پویایی و امیدارد.

احساس آدمی را که به تنهایی آن‌همه تباهی را باعث گردیده با «تعقل» به هم

می‌آمیزد که راه‌گشاست و در این مقام می‌تواند اشکالات تاریخی مردمان این مرز و بوم را از آن‌چه در طول قرون گذشته بر خود روا داشته‌اند، دارید. ناپیدایی را در تو دیدم و می‌بینم که مدت‌ها در مخیله‌ی خود با آن کلنجار داشتیم تا در شماره‌ی ۲۶ ماهنامه آن را از زبان و دل عزیز بزرگوار خواندم که لذتی دو‌چندان بردم. استاد جلیل وفای کرمانشاهی گران‌مایه‌ی عزیز که در سال‌های دور، شبی در محضر ایشان «غم شکوه» را بر من مرحمت داشت. شبی که به‌دنبال خود حوادث بزرگی را همراه داشت که امیدوارم روزی رخس ببینم و تقدیم وی کنم. و آن عزیز از طرفی حرف دلم را بر خلأ نپرداخته، موسیقی در آن ماهنامه را گویا شد و از طرف دیگر خبر سلامتی ایشان بود که بر شادی‌ام افزود که امیدوارم ماهنامه‌ی وزین **حافظ** در راستای رسالت خود باتفکیک حقیقت و واقعیت هنر موسیقی، در ابعاد مختلف به آن بپردازد و حاصل آن راهبردی به تعالی موسیقی ایرانی و ملت ایرانی باشد.

عبدالله آل بویه - سیاهکل

✉ من آزاده باقرشیرازی هستم. فارغ‌التحصیل کارشناسی ادبیات فارسی از دانشگاه هرمزگان. نمی‌خواهم با زیاده‌گویی وقت گران‌سنگ شما را بگیرم و همین‌طور می‌دانم که شما وقت و فرصت خواندن نامه‌ی طولانی را ندارید.

من مشکلی دارم که خداوند تبارک و تعالی کلید آن‌را در دستان پُرمحبت شما عزیزان قرار داده.

وزارت علوم و تحقیقات و فناوری طی بخشنامه‌ی اعلام کرده که هر دانشگاه که دارای مقطع کارشناسی ارشد است، می‌تواند به یک نفر که واجد شرایط زیر باشد بدون کنکور اجازه‌ی ورود به این مقطع را بدهد.

(البته در همان دانشگاه)

۱- فارغ‌التحصیل کارشناسی همان دانشگاه در همان سال باشد.

۲- معدل هیچ‌یک از ترم‌های تحصیلی‌اش کم‌تر از ۱۷ نبوده باشد.

۳- مقاله‌یی به نام آن فرد در نشریه‌یی معتبر چاپ شده باشد.

۴- درخواستی مبنی بر تقاضای اجازه‌ی ورود به مقطع کارشناسی ارشد به دانشگاه محل تحصیل خود ارائه دهد.

حال من تمام شرایط را دارا هستم، منتها تاکنون مقاله‌یی به نشریه‌یی نفرستاده‌ام که در صورت داشتن صلاحیت لازم چاپ بشود.

نکته‌ی دیگر این‌که علت این‌که من در کنکور کارشناسی ارشد اسفند ۸۴ شرکت نکردم، این بود که به خاطر شرایط خاصی که دارم جز بندرعباس یعنی شهر محل سکونت در شهر دیگری نمی‌توانم زندگی و تحصیل کنم. هم‌چنین بعد از توزیع و پایان مهلت ارسال دفترچه و فرم‌ها در پاییز بود که از طرف دانشگاه اعلام کردند، برای اولین بار بندرعباس نیز از مهرماه سال جدید ۸۵ در مقطع کارشناسی ارشد ادبیات، دانشجوی می‌پذیرد و من بسیار متاسف و متاثر شدم که چرا نتوانستم در کنکور شرکت کنم.

حال برای من فرصتی گران‌بها پیش آمده تا اگر خدا بخواهد از مهرماه ۱۳۸۵ در کلاس کارشناسی ارشد حاضر شوم و به آرزوی دیرینه‌ام برسم.

و اینک از شما بزرگواران استدعا دارم که اگر ممکن است در اسرع وقت مقاله‌ی مرا مطالعه فرمایید و نتیجه را سریعاً به من اطلاع دهید. چرا که حتماً نامه‌ی پذیرش شما نیز چاره‌گشای من است.

هر چند به‌خوبی واقفم که:

آینه‌ام آینه‌ام مرد «مقالات» نه‌ام دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما

آزاده باقرشیرازی - بندرعباس

✉ خواننده‌ی دائمی ماهنامه‌ی حافظ و دانشجوی مرکز آموزش عالی انقلاب اسلامی (واحد میدان امام حسین، روبه‌روی خیابان ایران مهر) شمال شرق تهران هستیم. مقاله‌ی «طنز گرافیک» از داوود شهیدی در شماره‌ی قبلی مجله را

پسندیدم. من با آثار اردشیر محمص، احمد سخاورد، بیژن اسدی‌پور، کامبیز درم‌بخش، اردشیر رستمی و... آشنایم، اما کار داوود شهیدی را اول‌بار در حافظ دیدم. از آن لذت بردم و از این بابت از شما متشکرم، اما خواهش‌مندم از کاریکاتوریست‌های دیگر هم نمونه‌ی آثار چاپ کنید.

حافظ غفاری - تهران

✉ با درودی دوباره و با آرزوی توفیقات روزافزون برای تمامی دست‌اندرکاران آن نشریه‌ی وزین، استحضار می‌دهد:

در صفحه‌ی ۹۱، شماره‌ی ۳۱ حافظ، در چاپ مطلب ارسال‌ی مورخ ۸۵/۳/۳ این‌بنده، گویا بر اثر سهوالقلم یا حروف‌چینی چند مورد اشتباه، رخ داده است که باید تذکراً تصحیح بشود:

۱- «حسن مشحون» البته با (ح) نه مشهون.

۲- با احساس صفحه‌ی ۹۲ «باحساسی» باشد.

۳- «بیات اصفهانی» باید «بیات اصفهان» باشد.

- و به ولای تو ای کعبه... درست می‌باشد.

- در جست‌وجو و بررسی بیش‌تر به شناخت شرح حال مختصر شاعره‌ی مورد بحث، به این اطلاعات رسیدیم: بانو فصل بهارخانم ملقب به ایران‌الدوله و متخلص به جنت ۱۲۹۵ - ۱۳۵۹ ش. فرزند سلطان حسین میرزا «نیرالدوله» از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار و همسر مصطفی‌قلی‌خان دوگلو قاجار «حاجب‌الدوله» سراینده‌ی دیوان بهار جنت است.

منابع

الف: حقیقت، عبدالرفیع، فرهنگ شاعران زبان پارسی، از آغاز تا امروز، چاپ اول، ۱۳۶۸، شرکت مولفان و مترجمان ایران؛ ب- حقیقت، عبدالرفیع، نگین سخن، مجلد ۶؛ ج- مهاجر، نجف‌قلی، فرهنگ‌نامه‌ی زنان پارسی‌گو، زندگی‌نامه و نمونه اشعار، از آغاز تا امروز، چاپ اول، ۱۳۸۴، نشر اوحدی، تبریز.

سیداحمد خوشببین - بروجرد

✉ دفاع از دکتر مصدق

مجله‌ی حافظ به‌خاطر سعه‌ی صدر مدیر آن از یک سو و مورد توجه قرار گرفتن مطالب آن در بین طبقات مختلف مردم بویژه قشر تحصیل‌کرده از سوی دیگر، موجب شده که افرادی که عقده‌ی خودکم‌بینی دارند، در زیر چتر حمایتی نام اشخاص قابل احترام که ای بسا خود در باطن به آن‌ها اعتقادی ندارند، برای این‌که خودشان را مطرح کرده باشند، کسانی را که اقدامات شادروان دکتر محمد مصدق را در ملی‌کردن صنعت نفت و دفاع از حقوق حقه‌ی ملت ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه و اخراج انگلیسی‌ها از ایران و بستن سفارت‌خانه‌ی آن‌ها و اداره‌ی مملکت بدون درآمد نفت و آزادگذاشتن مطبوعات و احزاب و اجتماعات سیاسی، مورد تحسین قرار می‌دهند، به باد انتقاد گیرند، تا بدین‌وسیله جبران حقارت‌های درونی خود را بنمایند.

از آن‌جمله، آقای‌ی در قم که پاسخ مرا در حافظ در دفاع از مرحوم دکتر مصدق خوانده است، برای این‌که آبی بر آتش درونی خود بپاشد، مجدداً در شماره‌ی ۳۳ حافظ اظهار وجود کرده و بنده و دو سه تن از نویسندگانی را که به بیان حقایق تاریخی در مورد خدمات دکتر مصدق به این مملکت پرداخته‌ایم و همه‌ی مردم آزاده‌ی جهان بدان اذعان دارند، مورد حمله قرار داده تا به این بهانه نامش در مجله بیاید! حال با تنفر جامعه هم روبه‌رو بشود، برایش مهم نیست. مهم این است که اسمش در حافظ چاپ شود!

البته این ظاهر قضیه است، حال در باطن چه نفعی می‌برد؟ بنده از آن بی‌اطلاعم.

این آقا مثل آقای دیگری در کرمان که پاسخ درفشانی او و ارائه‌کنندگان «سند نویافته!» ی او را پیش کشیده و قسمتی از نوشته‌ی دکتر مصدق مرحوم را که خودش در کتاب **خاطرات و تالمات** آورده، نقل کرده؛ ولی قسمتی از آن را که نشان می‌دهد که با تابعیت وی از طرف دولت سوئیس موافقت نشده، نیاورده و آن را به‌نفع خود مصادره کرده است! دکتر مصدق خودش در خاطراتش می‌گوید: «من همیشه در این فکر بودم که اگر روزی بتوانم در ایران به وطن خودم خدمت کنم،

[پس او قصد خدمت به وطن داشته] محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده، تصدیق‌نامه‌ی وکالت گرفتم و چون استفاده از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود، درخواست تابعیت نمودم [این آقا در مقاله‌اش تا این‌جا نقل کرده و بقیه آن را نیاورده، حالا بقیه آن را می‌آورم: «تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد»]. مصدق در ادامه می‌گوید: «ولی توقفم در تمام مدت جنگ در ایران سبب شد که کارم ناتمام بماند و به‌واسطه‌ی پیش‌آمد جنگ عده‌ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کردند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه سال را که یکی از شرایط قانون سابق بود، به ده سال افزایش داد تا کمتر بتوانند در خواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من بیش از چهار سال نبود، مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم...» (خاطرات دکتر مصدق، ص ۱۱۸)

کیهان فرهنگی در این مورد می‌نویسد: «به این ترتیب چون مصدق موفق نمی‌شود به تابعیت سوئیس درآید، در تابستان ۱۲۹۳ به ایران بازمی‌گردد...» (شماره‌ی ۱۴۸، آذر و دی ۱۳۷۷، ص ۴)

بنابر این مشخص شد که دکتر مصدق به تابعیت سوئیس درنیامده که مشمول ماده‌ی ۹۸۹ قانون مدنی بشود. در این‌جا این سوال پیش می‌آید که از طرح تابعیت سوئیس دکتر مصدق که نداشت چه منظور و چه ماموریتی دارند که او را تبعه‌ی سوئیس معرفی می‌کنند و داشتن مشاغل او را مغایر با قانون می‌دانند و در نتیجه اقدامات وی را که ملی‌شدن صنعت و در اختیارگرفتن منابع ملی یکی از آن‌هاست، زیر سوال می‌برند؟! اولاً باید روشن شود که آیا وی به تابعیت سوئیس درآمده که مشمول ماده‌ی ۹۸۹ قانون مدنی بشود یا خیر؟

چه آن‌که اگر تابعیت سوئیس می‌داشت (که نداشت) سرتیپ آزموده دادستان محکمه‌ی نظامی آن را در بوق و کرنا می‌دمید و فرصت به افرادی مانند نویسنده‌ی مقاله که سوءنیت‌ش در این‌جا محرز شد، نمی‌داد.

در مورد ملی‌کردن صنعت نفت هم نه تنها کسی نگفته که دکتر مصدق پیشنهاد ملی‌کردن نفت را داده، بلکه خودش هم می‌گوید: «اگر ملی‌شدن صنعت نفت خدمت بزرگی‌ست که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود، سپاس‌گزاری کرد و آن شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه‌ی جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و فدوی و نمایندگان جبهه‌ی ملی حاضر در جلسه آن را به اتفاق آراء تصویب نمودند - رحمة‌الله علیه - که در تمام مدت همکاری با این‌جانب حتا یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد. امضا - دکتر مصدق» (متن این دست‌خط در صفحه‌ی ۱۰ مجله‌ی حافظ شماره‌ی ۳۳ در ذیل مقاله‌ی «خاطرات من از کودتای ۲۸ مرداد» به قلم دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی آمده است.)

اصولاً باید از این آقا در قم و آن آقا در کرمان سوال شود که شما چه ماموریتی دارید که می‌خواهید دکتر مصدق را تبعه‌ی سوئیس معرفی کنید و مشاغل و اقدامات قانونی او از جمله ملی‌کردن صنعت نفت، شرکت در دادگاه بین‌المللی لاهه و حاکمیت ایران در آن دادگاه را زیر سوال ببرید و در نتیجه تبعات حقوقی بین‌المللی برای مملکت به‌وجود آورید؟! چرا چیزی رامطرح می‌کنید که اولاً پایه و اساس ندارد؛ ثانیاً مساله‌آفرین می‌باشد؟! آیا این درست است که به خاطر خوشامد زید و عمرو هرچه به ذهن‌تان می‌رسد، ولو به زیان مملکت هم باشد، بر روی کاغذ بیاورید؟! عالمان بزرگواری را که نام‌شان را در مقاله آورده‌اید، قابل احترام هستند و نیازی نیست که شما به معرفی آن‌ها بپردازید، اگر مرحوم دکتر مصدق در قید حیات می‌بود و می‌دید که شما او را با آن بزرگواران مقایسه می‌کنید، خود اعتراض می‌کرد و می‌گفت: «من خاک پای آن‌ها هم نمی‌شوم، چرا نام مرا در ردیف نام آن‌ها می‌آورید؟» او به عالمان دینی اعتقاد داشت و احترام می‌گذاشت و من برای اثبات آن ناچارم یک‌بار دیگر به وصیت‌نامه‌اش که یک نسخه از آن نزد مرحوم آیت‌الله پسندیده برادر بزرگوار حضرت امام (ره) می‌باشد، اشاره کنم. مرحوم آیت‌الله

پسندیده نوشته‌اند: «... مرحوم دکتر مصدق مقید به اسلام، تشیع و مملکت بود و در وصیت ایشان که یک نسخه نزد این‌جانب است، علاقه‌مندی به اسلام کاملاً روشن و آشکار است و برای ایشان به‌وسیله‌ی حضرت آیت‌الله طالقانی مرحوم دو حج، یکی میقاتی، یکی بلدی استیجار گردیده است...»

مرحوم آیت‌الله پسندیده در پایان می‌نویسد: «مشارالیه علاقه به اسلام، تشیع و مملکت، مردم و آزادی داشته و عمل می‌نمودند و حتا جدا از عکس بزرگ خود که آقای نصرت‌الله‌خان امینی (شهردار وقت تهران) گرفته بود، از انتشارش جلوگیری کردند و از مجسمه که قصد داشتند تهیه کنند، ممانعت کردند و گفتند: «از من بت نسازید». مشارالیه یگانه مردی لایق و خدمت‌گزار بود و کاملاً در جریان امور بودند، علیه‌الرحمه، ماجور باشند. والسلام‌علیکم، سیدمرتضی پسندیده خمینی - امضا».

و اما این‌که می‌پرسید: «ممکن بود مصدق پس از اخذ تابعیت سوئیس مثل هزاران ایرانی دیگر در اروپا مقیم شود، همان‌جا بماند و دیگر به ایران برنگردد، آیا واقعاً ایران از برنگشتن او متضرر می‌شد؟»

بهتر است پاسخ این سوال را از انگلیسی‌ها بخواهید که چرا سرآنتونی ایدن وزیر خارجه‌ی وقت انگلیس و نخست‌وزیر بعدی آن کشور با شادمانی اعتراف کرد که: «خبر سقوط مصدق از اریکه‌ی قدرت، زمانی به من رسید که با همسر و پسر در کشتی در میان جزایر یونان در دریای مدیترانه مشغول استراحت بودیم و ما پس از مدت‌ها آن شب خواب بسیار خوشی کردیم».

آری! دکتر مصدق در دوران حکومت خود با اقدامات وطن‌پرستانه و شجاعانه‌اش خواب راحت از دیدگان زمامداران انگلیس روده بود و اگر امریکایی‌های درازقد به یاری آن‌ها نمی‌آمدند و دلارها را توسط برادران رشیدیان بین بعضی از ارباب جراید و... و اراذل و اوباش و عشرتکده‌دار تقسیم نمی‌کردند، معلوم نبود، سرنوشت امپراتوری بریتانیای کبیر به کجا می‌انجامید!

اسماعیل رزم‌آسا (روزنامه‌نگار و پژوهشگر تاریخ مطبوعات ایران) - تهران